



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

**30 جون 2024****داکتر سيد عبدالله کاظم****به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352****برای ایجاد تحول محمد داؤد تصمیم به راه اندازی کودتا گرفت!**

در مباحث قبلی گفته شد که محمدظاهر شاه پس از تجربه تقریباً سی سال سلطنت که خودش بیشتر به حیث سمبول و اما تمام قدرت در دست سه صدراعظم خانواده گی بود، تدریجاً به این فکر آمد که نقش خود را به حیث پادشاه کشور تبارز دهد و نظام سلطنتی را فارغ از نفوذ خاندانی سازد، تا بدانوسیله اختیارات یک پادشاه را واقعاً در دست داشته باشد. به این اساس هر قدر که نقش محمد داؤد در هنگام صدارت بیشتر می شد، پادشاه آنرا مغایر به خواست خود می دانست و نفوذ روزافزون محمد داؤد را مانع اهداف خود برای آینده می دید. با این احساس میانه شاه و محمد داؤد از همان سالهای اخیر صدارت با گذشت هر روز تدریجاً روبه سردی گرائید.

جنرال زکریا ابوی می نویسد: «داؤد خان سوء نیت و نظر منفی درباره شاه نداشت و این رویه تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحه سیاسی و ضربه کشنده مقابل این سردار استعمال نکرده بود، دوام داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاهرگ زندگانی او [محمد داؤد] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت. مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داؤد خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله با داؤد خان، سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نمود و آهسته آهسته قدرت نظامی میداد.»

به نظر جنرال ابوی: «همانطوریکه شاه کوشید سردار محمد داؤد خان را مقابل شاه محمود خان استعمال کند، این بار سردار عبدالولی را مقابل داؤد خان استفاده نمود. تفاوت این بود که سردار محمد داؤد خان به اصطلاح چند پیراهن بیشتر کهنه کرده بود و حرمت بزرگان را می نمود، ولی سردار عبدالولی جوان، نشو و نما یافته در ممالک اروپائی، تند روتر بود. از طرف دیگر در برابر داؤد خان، مرد خوش نیت، خود گذر، خیرخواه و دوراندیشی مانند شاه محمود خان قرار داشت، مگر در مقابل سردار عبدالولی، سردار کله شخ، کینه توز، خودخواه که از گذشت و سازش چیزی نمیدانست، قرار داشت.»

جنرال ابوی درباره سردار عبدالولی می نگارد: «سردار عبدالولی پسر مارشال شاه ولی خان از تحصیل یافتگان در انگلستان بود، بعد از آشنائی و ازدواج با شاهدخت بلقیس شامل قطعات عسکری شد و نسبت دشمنی که بین او و پسران شاه محمود خان به دلیل این ازدواج رونما گردیده بود، همیشه مسلح بسر می برد. این صاحب منصب جوان به سرعت راه خود را در اردو به مساعدت پدر خود مرحوم مارشال شاه ولی خان و حمایت خسرش اعلیحضرت پادشاه باز نمود و خود هم جوان فهمیده، لایق، مؤدب و زحمتکش بود. مخالفت پدرش با سردار محمد داؤد خان و خاصاً سردار محمد نعیم خان او را هم دشمن و مخالف این دو برادر ساخته بود. از جانب دیگر پلان های تفرقه اندازی پادشاه برای اینکه در مقابلش جبهه واحدی تشکیل شده نتواند، این مخالفت ها را تسریع می نمود.» (ابوی، جنرال محمدزکریا: «داؤدخان و اردو»، سلسله مقالات در مجله: نامه خراسان»، شماره ها 7-8 و 9-10، سال 1991)

در نتیجه محمد داؤد به فکر تحول در نظام افتاد و همانطوریکه در زمان تصدی وزارت دفاع اساس "حزب دموکراتیک ملی" یا به عبارت دیگر "کلوپ ملی" را بنیان گذاشت، باز هم به همان اندیشه بار دیگر خواستار تحول در کشور شد، و اما این بار خواست تحول را از طریق خود شاه به منصبه اجراء بگذارد و لذا نامه های

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکی په خیر و لولی

عنوانی شاه نوشت و در آن نظریات خود را مبنی بر ایجاد حداقل یک نظام شاهی مشروطه با موجودیت یک حکومت بر خاسته از پارلمان بحضور شاه تقدیم کرد و چون شاه جواب لازم به دو نامه او نداد، محمد داؤد با ارسال نامه سوم بتاريخ 19 حوت 1341 (7 مارچ 1963) از مقام صدرات استعفی داد و شاه، داکتر محمد یوسف را بجای او به حیث صدراعظم و آنهم اولین صدراعظم غیر خاندانی پس از سی سال سلطنت توظیف نمود.

با آنکه محمد داؤد پس از استعفی خود را در چند سال اول از فعالیت های سیاسی دور نگه داشته بود، اما جریان رویدادها و بی ثباتی حکومتها قدم ب قدم او را از حالت انزوا به صحنه فعالیت کشانید. خاصتاً وقتی متوجه شد که رقیب خانوادگی او یعنی عبدالولی به حمایت پادشاه در حال او جگیری به مقام و قدرت است، به فعالیت خود در خفا افزود.

طوری که در میحث گذشته تذکار رفت، داکتر عبدالقیوم طی نامه تحلیلی خود عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر جریان را در ارتباط به قدرت رسیدن احتمالی سردار عبدالولی بیان کرد و نوشت: «درین کلیه تنها یک استثناء را میتوان قبول کرد و آن استثناء سردار عبدالولی جان است! اگر وی صدراعظم شود و یک عالم شواهد موجود است که همه خاندان میکوشند وی صدراعظم شود، چوکی صدارت مجدداً کسب قدرت و پرستیژ مینماید. مقام سلطنت از بذل هرگونه معاونت درین راه مضایقه نخواهد کرد.» همچنان در نامه آمده است که پس از جر و بحث کوتاه بین مارشال و مهمانش پیرامون اینکه دموکراسی از بالا آمده و نه از بین مردم، بالاخره مارشال چنین گفت: «بچی یم، شما هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دور میباشند. شما به آنها دموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار میشوند.... اگر در نتیجه این دموکراسی در مملکت "گدودی" [درهم برهمی] رخ میدهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیاوریم که مثل عبدالولی جان یک فرزند صالح و با جرأت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباهی نجات دهد... من شاید زنده نباشم، بچی یم این سخن من یاد تان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است... خداکند که شما بحیث یک برادر کلان با وی کمک کنید...»

داکتر عبدالقیوم با شنیدن این مطالب می نویسد: «من توجه مارشال را به ماده 24 قانون اساسی جلب نمودم و هنوز جمله خود را تمام نکرده بودم که مارشال بیصبرانه به آن حمله نمود و گفت: "شما بچی یم بسیار پشت ماده 24 نگرید... خدا روزش را نیاورد، بسیاری ماده ها از بین خواهد رفت...» داکتر عبدالقیوم می افزاید: «شاید نظریات "کابل گیروک" اصلاً ارزش اینقدر تفصیل را نداشته باشد، ولی نزد من به حیث یک "سخنگوی" فامیلی مقام ارجمندی را حایز است و نظریاتش را در مورد دموکراسی و قانون اساسی عصاره و مایحصل طرز تفکر تمام اعضای فامیل شاهی میدانم...» (شرح موضوع در میحث گذشته ذکر گردید).

محمد داؤد به حیث یک عضو خانواده از این جریانات آگاه بود و میدانست که بقدرت رسیدن عبدالولی به صدارت مقدمه رسیدن او به سلطنت است و آنوقت آینده کشور در دست همچو یک شخصیت عواقب ناهنجار را به دنبال خواهد داشت، لذا با مسدود شدن راه های مبارزه سیاسی از طریق ماده 24 قانون اساسی برای ایجاد تحول مطلوبه خود، محمد داؤد ناگزیر شد به یگانه امکان یعنی از طریق راه اندازی یک کودتای نظامی با قبول خطر به اصطلاح "یا تخت است یا تابوت" متوسل شود، سلطنت را سقوط دهد و بجای آن نظام جمهوری را در کشور که آرزومندی دیرینه او بود، رویکار آورد.

متأسفانه اسنادی موثق تاحال در دست نیست که محمد داؤد از چه وقت عملاً در زمینه به فعالیت مخفی آغاز کرد، ولی تدارکات مقدماتی او به منظور کودتا به گمان اغلب به سالهای 1350 - 1351 بر میگردد که در چند ماه اول سال 1352 با تشدید بحران سیاسی در کشور قدم ب قدم سرعت گرفت و با احتیاط کامل به جلب و جذب کسانی اعم از چپ و راست پرداخت که از نظام به نحوی ناراض و عقده مند بودند.

#### افواها و شایعات در باره کودتا:

دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی در کتاب خاطرات خود از دوسه بار دیدار خود با محمد داؤد پس از استعفی یاد میکند، به این شرح که: «پس از [گذشت] دو ماه از حکومت داکتر محمد یوسف

خان، روزی به دیدن محمد داؤد خان به خانه اش رفتم. بسیار متأثر معلوم می شد. پرسان کردم که خیریت است؟ گفت: "شما ببینید این مردم را که یک هیئت را مقرر کردند که بندی خانه ها را تفتیش کند. من کسی را بندی نکردم، تنها یک عبدالملک خانرا که آنها دوسیه اش را نیمه ساخته بودند و من گذاشتم که تکمیل شود. اینها میخواهند قصداً موقع بدهند برای دستگاه خبرهای پاکستانی که راجع به من بد گوئی کنند."»

«در دفعه دوم که به خانه محمد داؤد خان رفتم، هنوز هم من درکار بودم. به من فرمودند که: "این نا آرامی حکومت را می بینید؟ این چه میشود؟ آخر شما عسکرها همه چیز را می بینید و مداخله نمی کنید؟" من گفتم که شما عسکرها را موقع کار نداده اید، چرا که عسکرها حق ندارند به مسائل سیاسی مداخله کنند. اگر شما این خرابی را برای آینده مملکت پیشبینی میکنید، چرا مشخص نمی گوئید؟ شما چه فکر میکنید که اگر شاه از بین برود، شما آرام می مانید؟ نی! یقین کنید که همراه او گروپ شما را مردم هم گرفتار خواهند کرد. بهتر است که بعوض اینکه به من می گوئید، به خود شان بگوئید. من می فهمم که پرتگاه است، اگر احتیاط نکنیم، در آنجا می افتیم و غرق می شویم. پس تا دیر نشده با اعلیحضرت تماس بگیرید و حقایق را برای شان بگوئید.»

«دفعه سوم که به دیدن محمد داؤد خان به خانه اش رفتم، زمانی بود که بمن تقاعد داده بودند. پس از اینکه نامبرده را ملاقات و چند دقیقه باهم صحبت کردیم، وی در وقت خدا حافظی گفت که: "زود زود از من خبر بگیر و ضمناً با قوا در تماس شو."؛ دیگر چیزهایش مجهول ماند که من این موضوع را خوب درک کرده نتوانستم، ولی حدس می زدم که شاید وی بفکر کودتا افتاده است. چند روز بعد تر وی کاملاً خاموش بود که آمدم به دیدن شان و نشستیم و درحالیکه در آن وقت هیچ کسی نبود، قطعاً از من پرسان نکرد که تو چرا نیامدی و چه کردی. درین وقت سفیر افغانستان در جرمنی داکتر فاروق خان [یکی از دوستان قدیم و بسیار نزدیک محمد داؤد - کاظم] آمد، با او سلام و علیک کرده نشستند. از داکتر پرسان کرد که چه خبر ها و احوالی است؟ گفت: "صاحب چه باشد! در طرف شمال مملکت میگویند زنده باد لنین، در طرف غرب مملکت می گویند زنده باد شهنشاه!" داؤد خان چیزی نگفت. بعد از شنیدن این خبرها چند دقیقه بعد من خدا حافظی کردم، برآمدم با من آمد تا دروازه، باز خدا حافظی کرد ولی باز هم بمن چیزی نگفت. من فکر کردم که شاید نمیخواهد که کودتا کند و یا نمیخواهد که مرا در کودتا اشتراک دهد، شاید کدام استقامت دیگر را پیدا کرده و میخواهد از آن مجرا به مرام خود برسد. درین حال پریشان بودم که چه خواهد شد؟» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل 1384، صفحه 96 تا 98)

عبدالرزاق خان پس از ذکر بسیار مختصر از حادثه 3 عقرب و استعفی داکتر یوسف خان و صدارت میوندوال به ادامه نا آرامی ها طی دهه قانون اساسی اشاره میکند و می نویسد: «اکثر مردم می گفتند که درین [نا آرامی ها] دست داؤد خان هم دخیل است، زیرا داؤد خان میخواست یک جمهوری به میدان آید، درحالیکه خلاف آرزوی وی یک شاهی مشروطه بوجود آمد. بعداً ثابت شد که او هم در این نا آرامی ها دست داشته است.» او بطور خلاصه می نویسد: «به اساس این نا آرامی ها چندین حکومت از بین رفت تا بالاخره حکومت موسی شفیق به میدان آمد. موسی شفیق هم پس از منظوری گرفتن خود از شاه شروع بکار کرد. او هم نا آرام بود و همیشه با یک نوع استهزاء [استیضاح] پارلمان مواجه می شد و [پارلمان] حکومت ها را موقع نمیداد که کار کند و یا حکومت های که به مرام شان نیست، رویکار شود. از طرف دیگر چپی ها نا آرامی ها را خلق کرده بودند، چه چپی ها قدرت یافته بودند که در معارف نفوذ کنند. معلوم شد که بیشتر معلمین درین نا آرامی ها دخیل بوده و طلاب به سرکها کشانیده و باعث نا آرامی ها در مملکت می شد. ازین خلا ها داؤد خان البته استفاده کرد و کودتا میکند و حکومت را بدست می آورد.» (مأخذ بالا... صفحه 95 و 96)

بیمورد نخواهد بود در اینجا باره ادعای جنرال محمد رسول [مشهور به رسول جان - رئیس ضبط احوالات زمان صدارت محمد داؤد و یکی از معتمدان او] به این نکته اشاره کرد که او پس از کناره گیری محمد داؤد از صدارت، مراده و تماس همیشگی خود را با محمد داؤد متوقف ساخت و به ندرت از او در زمان بیکاری اش دیدار کرد، اما وقتی محمد داؤد پس از کودتای 26 سرطان بقدرت رسید، رسول خان از جمله اولین کسانی بود که بخانه محمد داؤد رفت، ولی محمد داؤد او را نپذیرفت و از دم دروازه مرخص شد. از آن به بعد این عقده نزد او تبارز کرد، تا آنکه بعد از سقوط جمهوری دهن با بعضی روایات باز کرد، از جمله یکی اینکه

دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج از قول محمد رسول خان حین اقامت در مهاجرت می نویسد: «بعد از انفاذ قانون اساسی [1343] محمد داؤد خان مرا به منزلش خواسته، بعد از صرف چای و صحبت درباره موضوعات روز و اوضاع کشور، مقصد اصلی اش را چنان بیان کرد که: "مبلغ پنج ملیون افغانی نقد حاضر است به اختیارت میگذارم، توسط آن اشخاصی مثل مجید کلکانی، ببرک کارمل، سید ظاهر [وکیل شکر دره که همه او را با صفت فرصت طلبی هایش می شناسند] و بعضی وکلای چپ گرا را تشویق نمائی که در داخل مملکت و در مجالس ولسی جرگه بی نظمی و هرج و مرج بوجود آورند."، من [محمد رسول] پولش را قبول نکردم، اما گفتم که اینکار را میکنم و به وعده خود وفا کردم. امروز از این کار خود پشیمان هستم...» (کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" فرانکفورت، چاپ اول، صفحه 54)

این ادعای جنرال محمد رسول که «پنج ملیون افغانی نقد حاضر است» و آنهم برای جلب نظر سه وکیل و بعضی وکلای چپ گرا، یک ادعای فراتر از مبالغه پنداشته میشود، زیرا در آنوقت مبلغ پنج ملیون افغانی نقد، رقم بسیار درشتی بود که حتی در آن زمان نزد هیچ یکی از سرمایه داران بزرگ دفعتهاً در دست نبود، چه رسد نزد کسیکه در طول زندگی خود یک پول رشوت نخورده و تا آنوقت جایداد های موروئی خود را نیز نفروخته بود که این مبلغ گزاف را نقد در دست داشته و آنرا برای جلب و جذب چند نفری اختصاص دهد که هریک آنها با یک اشاره محمد داؤد به اصطلاح "به فرق سر" نزد او می آمدند. مایه تعجب است که همچو ادعای بی اساس را شخصیتی دانشمند و آگاه همچو دگر جنرال نذیر کبیر سراج چگونه باور کرده و آنرا درج کتاب خود نموده است.

به هر حال در کتاب جنرال کبیر سراج درباره شایعه کودتا مطالب دیگری نیز وجود دارد که نکات مهم آن نیالاً اقتباس میشود. او می نویسد که: «روزی با جنرال شیر محمد بهسودال سابق قوماندان قوای 4 زره دار [در زمان شاهی] در منزلش در ویرجینیا دیدار نموده و از او درباره افواها کودتای قوای 4 زره دار پرسیدم، چنین جواب داد: "پیش از سفر [مؤرخ 4 سرطان 1352 - مطابق 25 جون 1973] اعلیحضرت بطرف اروپا ستر جنرال خان محمد خان وزیر دفاع مرا به دفترش احضار نموده و پرسید که: راپور هائی رسیده است که خودت با قوای تحت امرت خیال براه انداختن کودتا را داری، درین باره چه میگوئی؟ من بجوابش گفتم که: تا من زنده ام در قوای 4 زره دار حرکت خلافی بوقوع نخواهد پیوست... حقیقت ندارد از طرف قوای 4 زره دار خاطر جمع باشید!" او [جنرال بهسودال] متعاقباً اضافه نمود که: "من از عده از خورد ضابطان قوای خود مطلع شدم که سردار محمد داؤد بجلب و جذب صاحب منصبان و خورد ضابطان اقدام کرده است و میخواهد کودتایی را براه اندازد، از آنرو توسط عبدالواسع خورد ضابط که طرف اعتماد من بود، بخانه جنرال عبدالولی تلیفون کشیدم، خودش بمنزل نبود، خورد ضابط مذکور به خانمش شاهدخت بلقیس از موضوع خبر داد و گفت که سردار محمد داؤد برای اجرای کودتا به جلب و جذب صاحب منصبان و خورد ضابطان دست زده است، تا کار از کار نگذشته جلو او را بگیرید!"؛ پرسیدم چرا خودت از موضوع به جنرال عبدالولی و یا اعلیحضرت نگفتی؟ او مشکل را چنین تصریح نمود: "چندی پیش یک نفر از ریش سفیدان ننگر هاری بحضور اعلیحضرت رسیده و بعرض رسانده بود که سردار محمد داؤد خان بفکر کدام حرکت خلاف است و میخواهد به دستگاه سلطنت صدمه وارد سازد، اطلاع من موثق است جلو او را بگیرید!"؛ اعلیحضرت از شنیدن این حرف غضبناک شده اطلاعیه آن پیر مرد را مردود دانسته و گفته است که: "مردم با این افواها میخوانند در بین خاندان ما نفاق اندازی کنند."، چون من داستان مرد کهن سال را از خود او شنیده بودم، جرئت نکردم که شخصاً به حضور اعلیحضرت و یا به جنرال عبدالولی چیزی بگویم؛ [جنرال بهسودی علاوه کرد] "قرار یکه بعدها شنیدم، جنرال عبدالولی از تمام جریانات اطلاع کافی داشت، او اگر میخواست، میتوانست مانع شود، اما چرا اقدام نکرد؟، نمیدانم."» (مأخذ بالا: نذیر کبیر سراج... صفحه 61 - 62)

از گزارش فوق میتوان به عمق موقع شناسی و خود نگهداری اکثر افسران عالی رتبه اردوی شاهی کشور پی برد که موضوعی با چنین اهمیت را بدست یک خورد ضابط به اطلاع یک مقام بالا میرساند و خودش به دلیل "غضبناک شدن اعلیحضرت" خاموشی اختیار میکند.

کبیر سراج از قول عبدالغفور دگروال آمر استخبارات اردو می نویسد: «در باره فعالیت های داؤد خان، رفقایش و مجالسی که تشکیل میدادند راپور هائی بمن رسیده بود، حتی نامنویس کسانیکه در این راه با داؤد خان همکار

بودند به اداره استخبارات مواصلت ورزیده بود. من این گزارشها را بوقت و زمانش دو مراتبه به شخص وزیر دفاع ملی تقدیم کرده بودم. وزیر دفاع آنرا نزد خود قید کرد و بعدها در ذیل دوسیه نوشته بود که: "این یک تهمت ناروا به شخص والا حضرت سردار محمد داؤد خان است، اجراءت ندارد حفظ شود". (مأخذ بالا... و صفحه 65)

همچو اظهارات بعد از کودتای ثور وقتی صورت گرفته است که این افسران به حیث مهاجر به دیار غربت آمده و معلوم نیست تا چه حد گفتارشان و انداختن مسئولیت بدوش امر مافوق حقیقت دارد؟

جنرال کبیر سراج باز هم از دیدار شخصی خود با جنرال عبدالولی در جرمنی دوبار در سال 1989 یاد میکند که ضمن صحبت های همه جانبه از او پرسیده بود: «شما که اطلاعات و قدرت هردو در دست تان بود، چطور جلو کودتای داؤد خان را گرفته نتوانستید؟» جنرال عبدالولی در جوابش چنین گفت: «بلی! من از تحرکات داؤد خان اطلاع داشتم و برای بدست آوردن اطلاعات موثق سه نفر از صاحب منصبان جوان را وظیفه داده بودم که در حلقه همکاران داؤد خان داخل شده و بمن از جریانات خبر بدهند. ازین سه نفر صاحب منصب دو نفرش زنده است که نمیخواهم نام ببرم، نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داؤد خان بود، از طرف رژیم کمونیستی کشته شده است. هر سه نفر صاحب منصب مذکور تازه ترین خبرهای را با نوارهای گفت و شنید های جلسات داؤد خان بمن آوردند. من نوارهای ثبت شده را به اعلیحضرت شنونده و بعرض رسانیدم تا بمن اجازه دهند که همه این تحرکات را در ظرف یک شب از بین برده و داؤد خان را شخصاً بمنزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان میکردند که نظر به نفرت و انزجاری که من از داؤد خان دارم، در صدد انتقام گیری از او میباشم. از این رو بمن چنین دستور دادند: "نی آغه لاله به هیچ تشبثی دست نخواهد زد. غرضدار او نباشید!" این جریانات چندبار تکرار شد و نتیجه باز هم همان بود که گفتم.»

جنرال کبیر سراج می افزاید: «من در صدق گفتار جنرال عبدالولی هیچ تردید ندارم، او میتواند جلو کودتا را بگیرد، اما اینکه پادشاه نمیخواست این کار عملی شود، رمزی است که بعضی ها به این عقیده رسیده اند که کودتا داؤد خان یک سازش خانوادگی بوده است و من [جنرال سراج] شخصاً به این باور نیستم. شناختی را که من از داؤد خان دارم، او شدیداً عقده گرفته بود و انتقام اهانت هایی را که به اثر انفاذ قانون اساسی و مخصوصاً ماده 24 آن به او وارد شده بود، از سلطنت و قانون سازان گرفت. داؤد خان تا وقتی که قانون اساسی توشیح نشده بود، با حکومت دوره مؤقت همکار بود، نظریه میداد و بعضاً وزراء به او و نزد برادرش سردار محمد نعیم مراجعه می نمودند و موضوعات را کنکاش [مباحثه] میکردند. اگر این نوع همکاری تا اخیر دوام میکرد و افتخاراتی را که در زمان صدارت نصیب داؤد خان شده بود، از بین برده نمی شد، امکان داشت که کودتا صورت نمیگرفت...» (مأخذ بالا... صفحه 67 - 68)

این افواه که گویا کودتا نتیجه یک سازش بین شاه و محمد داؤد بوده باشد، به دلایل مختلف موجهه پنداشته نمیشود، از جمله شخص پادشاه ضمن یک مصاحبه با مینه بکتاش گزارشگر بی بی سی در سپتامبر سال 2005 صراحتاً از محمد داؤد نسبت کودتا گلایه کرد و در برابر سؤالی که آیا بعد از کودتا با محمد داؤد تلفونی تماس گرفته است، چنین جواب داد: «بلی! چند بار هر پیشنهادی که کرد که یک نزدیکی واقع شود، قبول نکردم. بسیار غلط هم بود، چرا باید خود را در لحاف بیمار می پیچیدم. بهر صورت پسر کاکایم بود، خدا بیامرزش. شاید او هم عشق به وطن داشت. این را باید بگویم که داؤد خان خائن نبود، داؤد خان خودخواه بود، اما هیچ وقت فکر خیانت با وطن خود را نداشت، چنین آدمی نبود. من همیشه احترامش را دارم به حیث یک صدراعظمی که چند وقت خوب کار کرد، اما هیچ وقت عفو نمی کنم اش بخاطر کودتایی که به همین شکل کرد. من چندین بار برایش پیشنهاد کردم که دیگر خسته شده ام، شما جوانان پیش شوید. اما به هر صورت خدا ببخشیش. من البته از داؤد خان بعضی خاطرات خوب هم دارم.» ("خاطرات محمد ظاهر شاه در گفتگوی اختصاصی با بی بی سی"، مصاحبه کننده: مینه بکتاش، مورخ 2 سپتامبر 2005)

جنرال زکریا ابوی طی سلسله مقالات خود تحت عنوان "داؤدخان و اردو" می نویسد: «در پوشش و ماسترپلان های طویل المدت او [محمد داؤد] و دوستانش از جمله غلام حیدر رسولی، آقای نور احمد اعتمادی، رئیس ضبط احوالات جنرال محمد اسمعیل دوست آقای اعتمادی رول مهم بازی نمودند و همچنان ستر جنرال خان محمد

وزیر دفاع که شخص فریبکار، حيله ساز و ترسو بود، توسط رئیس استخبارات خود حقایق را می پوشانید و خاطر شاه را آرام نگه میداشت. البته در سالهای اول بیکاری، داؤد خان برای اینکه شاه را اغفال نماید و از مراقبت سردار ولی بکاهد، اقدام جدی نکرد و آهسته آهسته در موضوع پیش رفت. «به قول جنرال ابوی: «سردار عبدالولی خانه خود را که مقابل خانه داؤد خان و نعیم خان بود، به صوفی زاده مشهور به قیمت بسیار بلند فروخت و آنرا هم کانون مواظبت و استخبارات ضد داؤدی قرار داد و به دور و پیش این صدراعظم دیروزی حلقه محاصره کشیده گشت و گذارهای او به شاه راپور داده می شد و لجاجت ها کشیده و کشیده تر می شد... در این ریسمان کشی ها برنده ظاهری سردار عبدالولی جان بود که تقریباً تمام امور سویل [ملکی] و عسکری را بدست قدرتمند خود در آورده و درین راه آنقدر خود را موفق می پنداشت که چون قصه های باستان و مغروران، اداره تمام اردو را در سایه کلاه و پیک عسکری خود فرض میکرد.» (ابوی، جنرال محمد زکریا: "داؤدخان و اردو"، منتشره مجله "نامه خراسان"، قسمت ششم - شماره 11 - فبروری 1992)

راجع به علل کودتا سرطان وموفقیت آن جنرال ابوی می نگارد که این موضوع را باید: «در رویداد ها و اتمسفر [فضای] چندین سال قبل از آن جستجو کرد. در دهه قانون اساسی جدید [1964] که داؤد خان از صحنه خارج و شاه شخصاً اداره تمام امور را تحت نظر داشت، یکنواختی ها، رشوت ستانی ها، خودسری ها و بیخبری ها به اوج خود رسیده بود، وزرا انسیاتیف [انگیزه تشبث به امور] و صلاحیت ها را در مقابل وکلای رشوتخور از دست داده بودند. هر روز وکلا دسته دسته به دوایر رفته هدایت ها و خواهشات غیر قانونی خود را به کرسی می نشاندند. قانون اساسی اصلاً مورد تطبیق قرار نگرفت و بسا از احکام آن یا از سهل انگاری و یا روی تزد های بیجا مورد قبول مقام سلطنت واقع نشد. قدمه های پایان اردو متأثر و بی اطاعت گشته بود، حکومت از موضوعات اصلی منحرف و به موضوعات فرعی و دلخوشی های بیمورد وکلا و قدرتمندان متوجه بود و مقابل جریاناتی که در زیر پرده و علنی برای برپادی افغانستان قدعلم کرده بودند، اقدام راستی و مؤثر نگردید. قدمه های استخباراتی حکومت و وزارت دفاع ملی از طرف اشخاصی اشغال شده بود که موضوعات اصلی و تخریبات حقیقی را افشا نمی کردند که این نوع پوشیدن حقایق قسماً از پالیسی "چپ باش" ترویج یافته بود، خاصتاً در وزارت دفاع تطبیق می شد، توسط شخص وزیر دفاع که یک دهه وزیر بی رقیب باقی ماند و از طرف شخص شاه حمایه می شد و هر سال برای قشقه تازه کردن به نامهای تداوی و غیره به ماسکو سری میزد و در هر دو کودتا گردی به روی لباس اش نشست و مانند سابق تداوی و استراحتش در روسیه دوام یافت.... ریاست ضبط احوالات و قدمه های دیگر اطلاعاتی سویل [ملکی] حالت بدتر داشت. رئیس ضبط احوالات جدید جنرال محمد اسمعیل خان که از دوستان صمیمی اعتمادی که توسط او به این عهده مقرر شده بود، موضوعات اصلی را گنگ و کمرنگ می ساخت و در خفا طوریکه بعداً معلوم شد، آنرا به منفعت داؤد خان دور میداد، چنانچه بعد از کودتای داؤد خان تا اخیر به عین وظیفه و مقام بجا ماند. شاه حلیم و خیر خواه بود و درچار دیوار ارگ و یکنواختی آن خسته شده بود، طوریکه حتی انضباط را درحوزه فامیل هم از دست داده بود و یگانه مشغولیت خوب او تبدیل کردن صدراعظمان بود، آنهم بنحوی که هر یک آن با دل پر خون از شاه گوشه می رفتند.» (داؤدخان و اردو"، شماره 12 - 13 جون - جولای 1992، مجله نامه خراسان)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم